



برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.

www.parvizshahbazi.com



پیغام عشق

قسمت هزار و هشتم





آقای مهران از کرج



بهر اظهارست این خلق جهان
تا نماید گنج حکمت‌ها نهان

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۰۲۸

به نام خداوند مهرگستر

سلام و احترام بر جناب آقای شهبازی و مشتاقان حضور

نام پیغام: نوید حضور و دل‌ویاری دهنده بزرگان (برداشت از غزل ۲۲۷۹ دیوان شمس)

در این غزل مولانا خبر از یک نور الهی می‌دهد که به صورت ناگهانی و غیرقابل پیش‌بینی در مرکز انسان ظهور می‌کند. و می‌گوید پس از ظهور عدم یا زندگی، ما شاهد لطف، رحمت، بخت و دولت زندگی خواهیم شد.

این ویژگی‌ها را به صورت یک تجربه درونی از طریق فضاگشایی حس خواهیم کرد. قدم گذاشتن حق در مرکز انسان، تمام دردها و همانیدگی‌های او را چاره‌جویی می‌کند.

ما به دلیل این که امتداد زندگی هستیم، زندگی ما را به عنوان لیلای زیبارخ می‌طلبد و جذب می‌کند. البته جذبه زندگی مختص انسانی است که من‌ذهنی کوه را تبدیل به گاه کرده است. یعنی آن را فاقد اعتبار کرده است. انسانی که به عنوان مجنون، به لیلای زیبارخ زنده می‌شود، در اعماق وجود خود، بی‌نهایت زیبایی، حس خوب و خوی فراوانی را تجربه می‌کند. زیرا او بالاتر از من‌ذهنی خود یعنی به درگاه زندگی، عروج کرده است.

مولانا می گوید ای انسان، تو در هر جایگاه این جهانی باشی، راه زنده شدن به خدا برای تو باز است. او با نقش های این جهانی تو کاری ندارد. اگر فضا را باز کنی و تسلیم بشوی، در مرکز خود خیالات خوش، زیبا و دلخواهش را تجربه خواهی کرد.

مولانا می خواهد بگوید در هر جایگاهی خود را از انسان ها جدا ندانید و به وحدت الهی بشتابید.

خصوصیت بی نیازی خداوند که از آن با کلمه (صمد) یاد شده، در انسان وجود دارد. اما انسان خود را نیازمند می داند. نیازمند به همانیده شدن با اجزای جهان بیرون و فکرها.

ما در فکرهای داشته‌های جهان بیرون، لبریز از تخیل شده‌ایم. مولانا می‌گوید اگر می‌خواهی به حقیقت وجود خود زنده شوی، باید با خصوصیت بی‌نیازی خود و لا کردن همانیدگی‌ها، تمام نیازهای موهومی را از بین ببری.

مولانا برای رهایی از درد انسان، از بالای جاذبه دنیا، دَلُو را به چاه من‌های ذهنی انداخته است. دَلُو او آثاری مانند دیوان شمس و مثنوی معنوی است. البته او در این غزل دَلُو را قرآن می‌داند. هر کتابی که از جنس زندگی باشد و از آن طرف بیاید، دَلُو است.

او می گوید از این دَلُو برای بالا آمدن استفاده کنید. این دَلُو برای شما انسان‌ها انداخته شده است. آیا در این چاه شور دنیا، احساس تنگنا و تاریکی نمی‌کنید؟ پس بالا بیایید تا به درگاه زندگی برسید و از جاذبه این جهان خلاص شوید.

در دو بیت آخر از زبان مشتاقان حضور حرف می‌زند. از زبان آن‌ها با آرزومندی برای بالا آمدن از چاه دنیا و زنده شدن صحبت می‌کند و دَلُو را از بزرگان می‌طلبد.

دَلُوی که می‌تواند ما را به بی‌نیازی و فارغ شدن از علم و عمل من‌ذهنی برساند. با آرزومندی می‌گوید من نمی‌خواهم قرین من‌های ذهنی بشوم. مخصوصاً آنانی که جزو عوام هستند و هر دردی را می‌خواهند با روشن کردن موتور ذهن و منطقتش درمان کنند.

اکنون به غزل می‌رسیم:

این کیست این؟ این کیست این؟ در حلقه ناگاه آمده؟
این نورِ اَللّٰهِ ست این، از پیشِ اَللّٰه آمده

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۲۷۹

یک نوری در من ناگهان وارد شد. آن نور چه بی‌خبر و چه سرزده در مرکز من طلوع کرد! این چه نوری است که مرا در حیرت انداخته است؟ این نور از سوی خداوند در مرکز من تابیده است. حال فهمیدم که من از جنس این نور بودم و غافل از آن، عمرم در تاریکی سپری شد.

سوال «این کیست این؟» به معنای این است که یک انسان به حضور زنده شده، در حیرت و عجب مانده که این نور که ناگاه در حلقه من یا در مرکز من پدیدار شده، چگونه من را به فراسوی من ذهن و همانیدگی‌ها برده است؟

مولانا می‌خواهد بگوید که تمام پیش‌بینی‌ها و حدسیات ذهن غلط است. ذهن می‌گوید یک سال دیگر هشیاری تو به حضور تبدیل می‌شود! آخر این ذهن که کوه درد و منفصل از زندگی است، چگونه توانایی تشخیص زمان فرارسیدن حضور را دارد؟ اصلاً مگر با وجود رسوایی من ذهنی، دیگر حنايش برای ما رنگی دارد؟

نور الهی در لحظه‌ای که ذهن از تشخیص آن عاجز است در مرکز ما خواهد تابید. نوری که از پیش زندگی می‌آید. یعنی منشأ آن فضای عدم و لایتناهی است. نوری که از جنس رنگ‌های مدنظر ذهن نیست. یک نور بی‌رنگ و بی‌نهایت.

این لطف و رحمت را نگر، وین بخت و دولت را نگر
در چاره بداختران با روی چون ماه آمده

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۲۷۹

پس از آن که آن نور بر مرکز ما تابید، ما شاهد و ناظر این چهار ویژگی زندگی خواهیم شد:

۱. لطف: زندگی به خودش که ما هستیم لطف می کند. لطف او تمام اتفاقات و رویدادها و دردهاست. هر چه اتفاق می افتد و هر دردی که بر ما تحمیل می شود، لطف بی پایان زندگی است. در ابیات بعد مولانا می گوید که انسان در چاه است و این هم لطف زندگی است. او می خواهد با زبان اتفاقات و دردها بگوید که تو از جنس آنها نیستی و دلیل رنجوری تو جدی گرفتن اتفاقات و تمایل به درد کشیدن است. هر زمان که به لطف من در بطن آنها بنگری، از منجلازشان به تدریج خواهی جهید.

۲. رحمت: من ذهنی، هیچ رحمتی را نمی بیند و تنها می خواهد و از نداشته ها گله کند. اما زمانی که به تجربه حضور می رسیم، رحمت زندگی را در تمام اجزای هستی مشاهده می کنیم. رحمت زندگی می تواند اتفاقات به ظاهر بد باشد. مثلاً از دست دادن یک همانیدگی مانند فوت نزدیکان. رحمت زندگی می تواند مولانا باشد که به ما آموخت فوت عزیزان پیغام (قُلْ تَعَالُوا) زندگی است. در اصل باید بگوییم که تمام آن چه که ما از تولد جسم تا مرگ آن را تجربه می کنیم، رحمت زندگی است. زندگی با رحمت خود می کوشد تا ما را به سوی خودش بکشاند.

۳. بخت: بخت یعنی تجربه بی نهایت زیبایی و عشق توسط عارف. نیک بختی و سعادت مندی حقیقی را تنها عارف می تواند تجربه کند. زیرا او بی نهایت زیبایی و عشق را در مرکز خود تجربه کرده است. بخت زندگی نصیب کسی است که از جاذبه محدودیت و درد رها شده است.

۴. دولت: دولت به معنای ثروت و دارایی است. منظور مولانا دارایی آفل ما نیست. منظور او دارایی پایدار، اصیل و ریشه‌ای ماست. در (شکل ۹) و (شکل ۱۰) که آقای شهبازی در اوایل هر برنامه توضیح می‌دهند. چهار ویژگی ناگسستنی انسان را نشان می‌دهد. (حس امنیت، قدرت، عقل، هدایت). این چهار ویژگی همان دولت است که هر انسانی چه در من ذهنی چه در فضای یکتایی آن را دارد. اختیار انسان مشخص می‌کند که او این انرژی زنده و آن دولت را می‌خواهد در همانیدگی‌ها خرج کند یا در منشأ اصلی او که در فضای یکتایی است. در این بیت مولانا می‌گوید انسان واقف به دولت وجودی خود شده و دیگر نمی‌خواهد آن را صرف من ذهنی کند.

مولانا می‌گوید انسان توسط زندگی، لطف و رحمت و بخت و دولت را در فضای یکتایی تجربه می‌کند و زندگی برای بداختری من ذهنی‌اش بهترین چاره‌جویی را می‌کند و او را از چسبیدن به همانیدگی‌ها که سبب بداختری او شده رها می‌کند. بنابراین فقط و فقط تدبیر زندگی است که می‌تواند ما را از همانیدگی‌ها برهاند و لاغیر.

۴. در نهایت باید بگویم که انسان در فضای یکتایی تمام زیبایی‌ها را تجربه می‌کند و تسلیم زندگی می‌شود تا او کارها را درست کند.

لیلی زیبا را نگر، خوش طالبِ مجنون شده
وان کهربایِ روح بین، در جذبِ هر گاه آمده

—مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۲۷۹

مولانا به انسان می‌گوید اگر چشمت را از عینک‌های همانیدگی پاک کنی، خواهی دید که زندگی یا لیلا رخ به دنبال انسان یا مجنون است. مجنون در پیچ‌وخم راه، لیلی را گم می‌کند و لیلی نیز برای وصال، برای مجنون نشانه می‌فرستد. زندگی با نشانه‌هایی مثل درد و حس غریبی در این جهان برای انسان پیام می‌فرستد.

زندگی گهرُبای هشیاری است و هر هشیاری که از حالت جسمی بیرون بیاید او را جذب می‌کند. درست است که زندگی در پی زنده شدن ماست و تلاش می‌کند ما را جذب کند، اما فقط انسانی که من‌ذهنی او مانند گاه بی‌ارزش شده را می‌رباید. زندگی برای انسان‌های من‌دار هیچ جذبه‌ای ندارد. او فقط برایشان نشانه و پیام می‌فرستد تا بفهمند که باید از جنس زندگی شوند و به اصل خویش بازگردند.

از لَذَّتِ بُوهای او، وَزْ حُسْنِ و از خُوهای او
وَزْ قُلِّ تَعَالُوهای او، جان‌ها به درگاه آمده

—مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۲۷۹

مولانا در این بیت در وصف زنده شدن به حضور صحبت می کند. حس بویایی انسان جزو لطیف ترین حس^۳ اوست. مولانا می گوید لذت عدم شدن مرکز مانند لذت یک بوی خوش است که از فضای گشوده شده می آید. او می گوید زندگی پر از حسن و نیکی و خوی فراوانی است. زندگی می گوید قُلِّ تعالوا یعنی بالا بیا. در ابیات بالا گفت که لیلای زیبارخ به دنبال مجنون است. انسان عارف آرام آرام به سوی اصل خودش بالا می رود. او بوی خوش خود را حس می کند. سپس به نیکی و خوی فراوانی نهان خود واقف می شود. پس از آن صدای قُلِّ تعالوا را می شنود و به درگاه زندگی که فضای لایتناهی است می رسد. جان اصلی انسان این گونه به درگاه زندگی که اصل خودش است می رسد. این فرآیند، ماورای حواس ذهنی است و تنها راه زنده شدن این ابیات برای ما، تجربه حضور است. یک تجربه ای که شبیه به یک بوی لذت بخش است. بوی حسن و نیکی. بوی قُلِّ تعالوا.

صد نقش سازد بر عَدَم، از چاکر و صاحبِ عَلم
در دل خیالاتِ خوشش، زیبا و دلخواه آمده

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۲۷۹

زندگی هر کسی را به یک نحوی جذب خود می کند. در اصل باید بگوییم انسان جذب خودش می شود. زیرا او خود زندگی است. مولانا می خواهد بگوید که زندگی هیچ تفاوتی برای انسان ها قائل نمی شود. منظور از چاکر و صاحب علم، این است که ذهن، انسان ها را در موقعیت های مختلف دسته بندی می کند و متفاوت می بیند. فقیر و ثروتمند، بی سواد و باسواد، زشت و زیبا، خوش پوش و بدپوش، با آبرو و بی آبرو. اما زندگی فقط هشیاری خودش را که اصل ماست می بیند و در راستای زنده شدن خودش در ما می کوشد. بدون معیارهای ذهنی و جسمی. زمانی که یک انسانی چه چاکر چه صاحب علم، به حضور زنده می شود، آن زیبایی و خیالات خوش زندگی را در مرکز خود تجربه می کند و به آن چه که دل او خواهانش بوده می رسد. دل یا مرکز انسان خواهان بی نهایت زیبایی و خوشی است که هیچ ارتباطی با جهان بیرون ندارد.

تخیل‌ها را آن صمد، روزی حقیقت‌ها کند
تا در رسد در زندگی، اشکال گمراه آمده

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۲۷۹

تمام چیزهایی که غیر حقیقی و مرگ‌پذیر هستند، جزو تخیلات اند. مولانا خداوند را با کلمه صمد خطاب می‌کند. صمد به معنای بی‌نیاز است. یعنی زندگی که بی‌نیاز مطلق است، می‌تواند ما را از جنس خودش یعنی بی‌نیاز کند. بی‌نیاز از تمام آن همانیدگی‌ها که غیر حقیقی و مرگ‌پذیر هستند. در واقع ما نیازی به همانیدگی‌های افل نداریم و نیاز ما به بی‌نیازی است. ویژگی بی‌نیازی جزو حقیقت وجودی انسان است. زمانی که به آن دسترسی پیدا کنیم، تمام تخیل‌های ساخته شده توسط من‌ذهنی تبدیل به عدم و نیستی می‌شوند و ما به حقیقت وجودی خویش زنده می‌شویم. و در ادامه می‌گویید برای این که از مردگی در همانیدگی‌های افل رها بشویم، زندگی ابتدا ما را به جهان ذهن و ماده می‌برد تا ما او را گم کنیم و سپس از طریق اختیار خود به سوی اصل خویش بازگردیم.

از چاه شور این جهان، در دَلُو قُرْآنِ رو، برآ
ای یوسف، آخرِ بهرِ توست این دَلُو در چاه آمده

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۲۷۹

در ابیات بالا مولانا به ما گفت که زندگی مانند نور در ما افکنده می شود و ما را زنده و متحیر می کند. سپس از ویژگی های او گفت که در ما نمایان خواهد شد. مانند: لطف، رحمت، بخت و دولت. و پس از آن گفت که زندگی با وجود معشوق بودنش و زیبایی بی نهایت به دنبال مجنون بی نام انسان است. سپس از بوی خوش او و حسن و نیکی زندگی سخن گفت. و سپس گفت این بی نهایت زیبایی و عشق برای هر انسانی با هر جایگاهی میسر است.

و تمام خیالات من ذهنی را به تبدیل به نیستی و عدم می کند تا حقیقت وجودی انسان از حجاب ذهن بیرون بیاید. حال در این بیت می خواهد بگوید که اگر خواهان این همه صفات بی نهایت هستی و از چاه شور این دنیا خسته و بی رمق شده‌ای، باید دلّو کتاب‌های از جنس زندگی را بگیری و از جاذبه محدودیت ذهن بالا بیایی. مولانا و آثار گرانبهای او، به واسطه استاد گرامی آقای شهبازی عزیز، برای انسان دلّو بی نظیری است. درست است که مولانا به دلّو قرآن اشاره می کند، اما شکوفایی قرآن برای ما با وجود پیری همچون مولانا امکان پذیر است. تمام دلّوهای دنیا مانند قرآن و کتاب‌های معنوی برای بالا آوردن انسان از چاه ذهن آمده است. مولانا می گوید ای یوسف، یعنی ای انسان در چاه، این دلّوها برای تو فرستاده شده. سزاوار نیست که تو پشت به این دلّوها کنی و در تاریکی ذهن به مردگی خود ادامه دهی.

کی باشد ای گفت زبان، من از تو مُسْتَعْنی شده
 با آفتابِ معرفت، در سایه شاه آمده

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۲۷۹

مولانا از زبان انسان در مسیر حضور، با طلب و اشتیاق بسیار زیادی از زندگی می‌خواهد که به مقام خاموشی ذهن نائل شود. این طلب، موازی با جهد و کوشش معنوی است. هر لحظه فضا را باز می‌کنیم تا زبان ذهن را خاموش کنیم و افسار آن را به زندگی بدهیم. منظور از مستعنی همان ویژگی (صمد = بی‌نیاز) است که در ابیات بالا به آن اشاره شد. می‌گوید کی می‌شود که من این زبان را از تمام شلوغی‌ها و خیالات من‌ذهنی بی‌نیاز کنم؟

انسان هیچ نیازی به تسلسل فکرها ندارد. در صورتی که من ذهنی همیشه این نیاز به فکرهای متوالی را قوا می‌بخشد و می‌گوید تو باید با فکرهای سلسله‌وار چاره‌جویی کنی اما زمانی که این حس نیاز به فکر شناسایی می‌شود ما با عمق وجود خود می‌گوییم: دیگر نمی‌گذارم که تصمیمات، تدابیر و اعمال من از مرکز جسمی من بیاید. وقتی آرام آرام به سوی اصل خویش و فضای گشوده‌شده روی می‌آوریم، روزنی برای آفتاب زندگی گشوده می‌شود و زیر سایه شاه در امنیت او می‌آرمیم.

يَا رَبِّ مَرَا پِيشِ از اَجَل، فَاِرْغُ كُنْ از عِلْمِ و عَمَلِ
خَاَصِهْ زِ عِلْمِ مَنْطِقِي، دَر جَمَلِهْ افواهِ آمَدِهْ

—مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۲۷۹

در این بیت همان انسان مشتاق حضور از زندگی می‌خواهد که قبل از به پایان رسیدن مرگ جسم خود به فراسوی علم و عمل من‌ذهنی قدم نهد. یعنی پا به جهان بی‌نهایت بگذارد و در آن‌جا از علم و عمل ناشی از ذهن در امان بماند. منظور مولانا این نیست که انسان از علم و عمل این جهان فراری باشد. او می‌خواهد بگوید که ما نباید با عینک دانش ذهنی ببینیم و طبق دستور من‌ذهنی عمل کنیم. ما باید در این تن با لحظه‌به‌لحظه فضاگشایی و بدون عینک‌های رنگارنگ ذهن از دانش این جهان بهره‌بریم و عمل‌مان از جنس زندگی باشد. مولانا می‌گوید خطر دانش ذهنی زمانی است که به زبان عوام‌الناس می‌آید.

یعنی یک من ذهنی جمعی در حال پخش نیروی مردگی من ذهنی در جهان است. یعنی مسموم کردن جهان با گفتار من ذهنی که زندگی را تبدیل به مردگی و ارتعاش مخرب کرده است. در دعای این بیت مولانا می گوید که مرا از این نیروی جمعی مخرب مصون بدار و مرا در ایمن خودت حفظ کن. یعنی ما نباید قرین من های ذهنی بشویم. زیرا آنها علم و عمل ما را هم از جنس من ذهنی می کنند.

سپاس بی کران از جناب شهبازی و تمام مشتاقان حضور

مهران از کرج



خانم ساناز از اصفهان



با عرض سلام و ادب خدمت آقای شهبازی عزیز و خانواده محترم گنج حضور.

سوالی خواندن ابیات بزرگان

یار در آخر زمان، کرد طرب سازی
باطن او جد جد، ظاهر او بازی

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۱۳

با خواندن این بیت از خودم می پرسم آیا من می دانم که خداوند در این لحظه که آخر زمان روانشناسی است به طرب سازی پرداخته است، و باطن او یعنی فضاگشایی در برابر اتفاق این لحظه جدی و قابل اهمیت و ظاهر اتفاق این لحظه شوخی و غیر قابل اهمیت است؟

(البته اتفاقات معتبر هستند اما مهم نیستند.) پس از خودم می‌پرسم آیا می‌توانم در لحظه بدون دخالت من ذهنی و با فضاگشایی و تسلیم، جدی را از شوخی تشخیص دهم؟ مثلاً آیا می‌دانم بین نیم ساعت بازی کردن با فرزندانم و پاسخ دادن به پیام دوستانه دوستم که بعداً هم می‌شود به آن پاسخ داد، کدام جدی و کدام شوخی است؟

یا بین خنده و شادی بی‌سبب کردن و شاد شدن به خاطر زیاد شدن پولم، کدام جدی و کدام شوخی است؟ تعیینِ جدی یا شوخی بودن اتفاق این لحظه به اولین قدم من در این لحظه برمی‌گردد.

چه چگونه بد عدم را ، چه نشان نهی قدم را؟
نگر اولین قدم را که تو بس نکو نهادی

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۸۴۲
-قدم: دیرینگی، قدیم (مقابل حدوث)

درواقع اگر من اولین قدم را در این لحظه با فضاگشایی و تسلیم بردارم، پس ظاهر اتفاق این لحظه را شوخی گرفته‌ام و باطن اتفاق این لحظه را جدی به حساب آورده‌ام و برعکس اگر اولین قدم در این لحظه را با فضا بندی بردارم پس ظاهر اتفاق این لحظه را جدی گرفته‌ام و باطن اتفاق این لحظه را شوخی به حساب آورده‌ام.

با عشق و احترام

ساناز از اصفهان



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود





**برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.**

www.parvizshahbazi.com